

وقتی همه آلزایمر گرفته ایم!

ماجرای مکرر فرستادن نماینده به آکادمی اسکار

چاپ شده در: روزنامه روزگار

زمان انتشار: شهریور ماه ۱۳۹۰

این یادداشت زمانی نوشته شد که در کمال حیرت، با وجود موفقیت عظیم فیلم "جدایی نادر از سیمین" در جشنواره برلین، همچنان بحث از تشکیل کمیته و انتخاب فیلمی برای ارسال به اسکار ۲۰۱۲ بود و از جمله، احمدرضا معتمدی گفته بود بگذارید کمیته انتخاب فیلم نماینده سینمای ایران برای ارسال به آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا، آزادانه میان فیلم فرهادی و فیلم او یعنی "آلزامر" دست به انتخاب بزنند!

*

*

جنگال مکرر این روزهای هر سال سینمای ایران، انتخاب فیلمی به عنوان نماینده این سینما به آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا برای ارزیابی شدن در شاخه اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان است. اما به دلایل روشن و بدیهی که ظاهراً ظرفیت های پایین و شناخت ناقص، آنها را ناروشن جلوه می دهد و ناچار به توضیح تک تک شان می شویم، تصور می شد امسال چنین جنگالی شکل نگیرد و بدون بحث و اتلاف وقت، «جدایی نادر از سیمین» به عنوان نماینده ارسال شود و اساساً مرحله «انتخاب» از بین برود؛ چون به قول بهمن فرمان آرا حتی فکر کردن به هر فیلمی به غیر از این، می تواند به منزله شوخی قلمداد شود. توجه به همان چند سطری که فرمان آرا در این زمینه نوشت و بعد بازخوانی حرف آقایانی که به طور جدی و بدون نگرانی از کمیک تلقی شدن حرف شان، از نفرستادن این فیلم به آکادمی دفاع می کنند، آشکارا نشان می دهد که تفاوت نگرش همراه با شناخت مناسبات حرفه ای و سینمایی از یکسو و نگرش وطنی و شعاری و بدون نشانه های عینی و ملموس و قابل استناد از سوی دیگر، چگونه است. فرمان آرا به جای بحث سلیقه ای و ورود به حیطه نقد و ارزشگذاری که برای ارسال فیلم به آکادمی صد در صد غیرضروری و غیرحرفه ای است، از «موقعیت» ممتاز فیلم فرهادی در دنیا گفته بود و ضمن اشاره

به استقبال مخاطبان جهانی (نه فقط در جشنواره، بلکه در اکران عمومی) و البته جوایز مهم و معتبر، تأکید را بر این نکته گذاشته بود که پخش فیلم در اختیار کمپانی سونی پیکچرز کلاسیک است و در نتیجه، به طور طبیعی، میزان تبلیغات و «توی چشم بودن» فیلم در فضای آکادمی، به دلیل قدرت مانور این پخش کننده، نه تنها با هیچ فیلم ایرانی دیگر امسال، بلکه به طور کلی با اغلب فیلم های تاریخ سینمای ایران که وجهه بین المللی داشته اند نیز قابل قیاس نیست (این تعمیم محصول قلم بنده است). اما مثلاً احمدرضا معتمدی کارگردان فیلم «آلزامر» (کاندیدای جدی دوستان معاونت سینمایی برای جایگزینی به عنوان نماینده ایران) در اشاره خود، همه را به خاک و اجداد این سرزمین قسم داده که «هنر را به سیاست آلوده نکنند» و بگذارند انتخاب نماینده ایران «به دور از جنجال آفرینی و تفرقه افکنی» صورت پذیرد!

حتماً آقای معتمدی به یاد دارند که بعد از تمام دلزدگی هایم نسبت به غلط اندازی ظواهر فیلسوف مآبانه فیلم های قبلی شان، «آلزامر» را دقیق و اثرگذار توصیف کردم و برای نخستین بار در برخوردی حضوری با خود ایشان در جشنواره فیلم فجر و بعد در نوشته هایی، این حس را با ذکر دلایلم ابراز کردم. همین حالا هم مطلبی در دست اقدام دارم که در آن، ویژگی های ظریف فیلم را در طرح حرفی بسیار حساس و داستانی بسیار دشوار برای باوراندن به مخاطب، بر خواهم شمرد. اما این به همان حیطة «نقد و ارزشگذاری» مربوط می شود که کار و میدان و توان و دانش ماست و به هیأتی که باید «موقعیت» فیلم ها را برای ارسال به آکادمی بسنجد، هیچ دخلی ندارد. دیده نشدن یا کم دیده شدن «آلزامر» در مجامع بین المللی، ناشناخته گی محض اش برای تماشاگر و سینماگر آمریکایی و محدودیت دامنه شمول موضوع البته ارزشمند انسانی آن در قیاس با موضوع نسبیست راست و دروغ و خشونت طبقاتی نهان در جوامع امروزی که موضوع «جدایی نادر از سیمین» و همچنین فیلم برنده اسکار خارجی سال قبل یعنی «در دنیایی بهتر» ساخته سوزان بی یر دانمارکی و بسیاری فیلم های ستایش شده این سال ها از «بابل» تا آثار میسائیل هانکه

و مایک لی بوده، جملگی بحث و احتمال توجه به این بهترین فیلم معتمدی در این بزنگاه به خصوص را متنفی می کند .

در همین زمینه، البته برخی دیگر و از جمله آقای جمال شورجه هم به نکاتی اشاره کرده اند که برخی از آنها مانند پرسش درباره این که پس چرا «اخراجی ها» و «۳۳ روز» مانند فیلم فرهادی در آمریکا اکران نمی شود (چون استانداردهای سینمایی این فیلم ها جداً سطح بالاست و به قول ایشان اکران نشدن شان فقط به این دلیل است که با اهداف آمریکا مغایرت دارند) یا تأکید بر این که باید سینمای آمریکا را تحریم کنیم و فیلم هایش را در تلویزیون نشان ندهیم (چون سینمای آمریکا به مبالغه جداً هنگفتی که صدا و سیما ما بابت خرید فیلم هایش به پخش کننده های درجه دهم تایوانی و هنگ کنگی و اماراتی می پردازد، نیازی در حد نان شب دارد)، مباحثی بس متعالی تر و بغرنج تر از حد و سطح درک این قلم و این نوشته است و از این رو، از آن می گذریم.

سه فیلم «جدایی نادر از سیمین»، «آلزامر» و «انتهای خیابان هشتم» از محصولات یک سال اخیر سینمای ما، تصادفاً همه یک شخصیت دچار آلزامر در دل داستان خود دارند؛ اما ظاهراً آلزامر اصلی را برخی از ما با نوع نگرش فرهنگی و سلیقه های سینمایی مان گرفته ایم که اساساً جایز می دانیم در این خصوص بحث کنیم! انگار یادمان رفته که ماجرای توقیف موقت «جدایی نادر از سیمین» در طول فیلمبرداری، فقط برای ما آشناست و برای احدالناسی در آن سوی آب ها اهمیتی ندارد که بخواهیم فیلم و جایگاهش را سیاسی قلمداد کنیم. انگار یادمان رفته که در رقابتی حتی کلیدی تر از خود جشنواره برلین، این فیلم در جشنواره سیدنی استرالیا در حالی جایزه بهترین فیلم را دریافت کرد که «درخت زندگی» ترنس مالیک، برنده نخل طلای کن همین امسال هم حضور داشت. انگار یادمان رفته که رقابت در اسکار، «قواعد بازی» دارد و انتخاب فیلم با قسم دادن و «این تن بمیره» و «خداوکیلی»، فقط می تواند آن واکنش نخستین

مشت زن بخت برگشته ما که به فینال المپیک ۱۹۹۲ بارسلونا رسیده بود را تداعی کند: دستکش او در اردوی تیم جا مانده بود، میزان تأخیر در شروع بازی فینال از حد مجاز گذشته بود و داور می خواست او را بابت آماده نبودن برای مسابقه، بازنده اعلام کند؛ اما طفلک دست خود را به صورت خود می زد تا ملتسمانه از داور بخواهد که «این تن بمیره» من بوکسور خوبی ام، صبر کن و باز صبر کن تا دستکش ام را بیاورند!